

و با شهامت فوق العاده‌ای در میدان احد جنگیدند و برخی به شهادت رسیدند و برخی زخمی گشتند.

**گروه دوم** کسانی بودند که ایمان چندانی نداشته تزلزل و اضطراب و ترس تا اعماق جان آنها ریشه دوانیده نتوانستند تا آخرین لحظه استقامت کنند و فرار را برقرار و جنگ با کفار ترجیح دادند و دنبال کار و زندگی خود رفتند و مسلمانان و نبی اکرم (ص) را در احداثها گذاشتند.

**گروه سوم** منافقان بودند که به بهانه‌های بنی اسرائیلی از شرکت در جنگ خودداری کرده و در اثناء راه به مدینه بازگشتند و رئیس آنان عبدالله بن ابی این سلول و سیصد نفر از هم‌دستان او بود.

بدیهی است اگر جنگ احد و سختی‌ها و مشکلات مالی و جانی آن نبود هرگز، صفوف، به این روشنی مشخص نمی‌شد و روحیات و مشخصات آنان هرگز به این آسانی‌ها آشکار نمی‌گشت.

تا اینجا این نتیجه به دست آمده مقابله با منافقین درست مثل مقابله با کفار است و باید با قاطعیت و سازش‌ناپذیری

با آنان برخورد کرد.

ولکن تذکر این نکته ضروری است که هرگونه مجامله و مدارا با دوچهره‌ها و منافقان و کفار به معنای سازش با کفر و الحاد و نفاق است که در روایات و آیات مذموم شمرده شده است زیرا چه بسا کسانی پیدا شوند که بیش از اسلامی کمتری داشته و راه و رسم اسلام را در برخورد با منافق و کفار ندانند و یا از روی تقیه (البته در مواردی که تقیه مجاز باشد) و به جهت احتراز از شر منافق و یا کفاری ظاهراً ادعای چیزی را بکنند که به آن معتقد نیستند و یا احياناً منافقی را در موردی مدح و یا ذم کنند.

البته علماء علم اخلاق مثل مرحوم نراقی در جامع السعادات (ج ۲/۴۲۴) مورد اخیر را نیز یکتوع نفاق به حساب آورده‌اند.

ولکن او را شرعاً در عمل نفاق خویش معذور دانسته‌اند و در این مورد به روایات و آیات دفع شر و حفظ عرض و ناموس و روایات مربوط به تقیه و ... تمسک کرده‌اند که ما بجهت اختصار از تفصیل آن خودداری می‌کنیم.

امام صادق می‌فرماید: **من تعصب فقد خلع ربة الايمان من عنقه**: هر کس تعصب ورزد، ریمان ایمان به خدا را از گردن بازمیکند. ار آنجا که تعصب‌های غلط نشانه‌ی علائقی بحق است امام سجاد (ع) می‌فرماید: «تعصب این است که بدان جامعه را بر نیکان جامعه ترجیح دهی» سفینه البحار ج ۲ ص ۱۹۹



### چه عوامل سیاسی در شکست این دو انقلاب اثر داشت؟

در سلسله بحث‌های گذشته دیدیم که انقلاب «محمد نفس زکیه» و برادر او «ابراهیم» با شکست روبرو گردید و هر دو رهبران انقلاب به شهادت رسیدند.

اینک در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چه عواملی باعث شکست آنان گردید؟ و با آنکه این دو انقلاب، نیرومند و پیر-توان بودند و دامنه آنها در بسیاری از مناطق اسلامی گسترش یافته و از پشتیبانی و حمایت بسیاری از مسلمانان برخوردار بودند، چگونه شکست خوردند؟

توضیح اینکه تمام عوامل پیروزی برای این دو انقلاب فراهم بود زیرا پیام انقلاب شیعیان به رهبری این دو برادر، در حجاز و عراق و خراسان و مصر انتشار یافته بود، تعداد نیروهای انقلابی محمد نفس زکیه به صد هزار نفر رسیده و دفتر ستاد نیروهای ابراهیم، تعداد آنها را نیز بالغ بر صد هزار نفر نشان می‌داد.

هر دو انقلاب در مقطع زمانی بسیار دشواری برای حکومت عباسی آغاز شده بود زیرا منصور عباسی (خلیفه وقت) با

گرفتاری‌ها و کشمکش‌های داخلی بسیاری روبرو بود که در رأس آنها کوشش‌های «ابوسلمه» برای برگرداندن خلافت از عباسیان به خاندان علی (ع)، و نیز دشمنی «ابومسلم خراسانی» بامنصور، قرار داشت. علاوه بر این، منصور، با موج مخالفت عمومی «عبداللّه» روبرو بود که بسیاری از مخالفان و رقبای سیاسی خلافت منصور را دور خود جمع کرده بود.

همچنین در زمان حکومت منصور، شورش‌هایی از طرف زنادقه آغاز شده بود که نه تنها اسلام و عربیت و نظام‌های اجتماعی را به نابودی تهدید می‌کرد، بلکه اساس حکومت عباسی را نیز به خطر می‌انداخت.

از همه اینها گذشته خوارج نیز خطر دیگری بشمار می‌رفتند. بنی‌امیه هم در انتظار فرصت برای گرفتن انتقام به سر می‌بردند.

تازه همه اینها مربوط به مشکلات داخلی بود. در زمینه سیاست خارجی نیز حکومت عباسی در رابطه با دولت‌بیزانس با مشکلاتی مواجه بود.

اینکه با توجه به این عوامل، باید دید علت یا علل شکست این دو انقلاب چه بود؟

می‌توان عواملی را که منجر به شکست

۱- ازسادات حسنی

مکتب اسلام

انقلاب محمدنفس زکیه ویزادش ابراهیم گردید، به چهار دسته زیر تقسیم کرد:

۱- عوامل سیاسی

۲- عوامل اقتصادی

۳- عوامل نظامی

۴- عوامل اجتماعی

۱- عوامل سیاسی شکست

انقلاب

نخستین عامل شکست این دو انقلاب عامل سیاسی بود.

محمد و ابراهیم از جهات گوناگون بر منصور برتری داشتند از جمله اینکه آنان از خاندان پیامبر بودند (۱) و به دینداری و تقوی و دانش و فطانت و فضایل انسانی آراسته بودند و اینها باعث شده بود که پایگاه مردمی داشته باشند و احساسات مردم به سوی آنها جلب شود، این امتیازات که نظامی را هم به سود آنها سنگین‌تر می‌ساخت و باعث تجمع هر چه بیشتر نیرو- های انقلابی زیر پرچم آنها می‌گردید.

ولی منصور عباسی که فاقد چنین مزایائی بود، در پرتو هوشیاری و تدبیر، در موضع برتری قرار گرفت، و پیش از آن که در جبهه‌های نبرد پیروز گردد، در میدان سیاست بر آنها غلبه کرد، و بلکه پیروزی سیاسی وی، مقدمه پیروزی نظامی او بود.

از او درباره چگونگی مقابله با انقلاب محمد راهنمایی خواست.

در صورتی که در جبهه مقابل، چنین نبود زیرا در هیچ يك از روایات تاریخی که در دست است به چشم نمی‌خورد که محمد و ابراهیم، به نظریات اهل رأی و نظر، اتکاء داشته باشند، بلکه برعکس غالباً نظریات افراد کوتاه فکر و افراطی را می‌پذیرفتند که عواقب بسیار خطرناکی را به دنبال داشت.

### حرکت بيموقع

یکی از بارزترین عوامل شکست انقلاب محمد، و در نتیجه شکست انقلاب برادرش ابراهیم، شتاب محمد در اعلام قیام و انقلاب، پیش از فراهم شدن مقدمات پیروزی بود و آن هم در اثر تسلیم وی در برابر بعضی از یارانش بود که پیشنهاد می‌کردند در اعلام انقلاب خود، تسریع نمایند.

به نظرمی‌رسد که «عبداللّه» (پدر محمد و ابراهیم) می‌دانست که فرزندان او در اعلام انقلاب و قیام، تعجیل دارند، لذا پیوسته به آنان توصیه می‌کرد که با صبر و تأمل پیش بروند. (۱)

خود محمد نیز موقعی که اعلام انقلاب کرد، می‌دانست که بيموقع اقدام کرده است و تنها معرک او در این شتاب، اصرار یارانش بود. (۲) بقیه دو صفحه ۲۹

در جریان انقلاب محمد، سجنه عانی از پیروزی‌های سیاسی منصور را دیدیم که از گسترش دامنه نفوذ محمد جلوگیری کرد و اهمیت کثرت نیروهای او را کاهش داده فعالیت سیاسی و نظامی او را محدود ساخت.

پیروزی منصور در پرتو

مشاوره

منصور گذشته از تلاش‌ها و کوشش‌های نظامی و آرام ساختن مقدمات مقابله با انقلاب شیعیان (در حجاز و عراق)، استبداد رأی از خود نشان نداد، بلکه در تمامی مراحل، با درباریان و نزدیکان خود (در هر تیره و مقام و موقعیت و مهارت در مسائل که قرار داشتند) به مشاوره می‌پرداخت و از اطلاعات و تجارب آنان استفاده می‌کرد. او در مسائل و مشکلات سیاسی و نظامی با مشاوران خود به بحث و گفتگو و رایزنی

می‌پرداخت و نظریات آنها را با هم مقایسه می‌کرد و با توجه به اوضاع و شرایط، بهترین آنها را برمی‌گزید. او در این زمینه نه تنها از نظریات دوستان خود سود می‌جست، بلکه چنانکه دیدیم حتی شخصی را نزد عموی خود «عبداللّه» که به دستور خود او زندانی شده بود، فرستاد و

۱- مقاتل الطالبیین ص ۳۳۰

۲- طبری (ج ۶ ص ۲۰۶) و ابوالفرج اصفهانی (مقاتل الطالبیین) هر دو حرکت

بیموقع محمد را یاد نموده‌اند.